

اسامی کتب موجودہ مشہورہ

تاریخ محمدیہ تاریخ خلدبرین کتاب فصول الہیہ کاشن محمود

مغازی بن سہتی کتاب الہوف کتاب اپنی مخف کتاب ریاض الشہادہ

کتاب فضائل الخوارزمیہ تاریخ الصغیر تاریخ سلاطین عرب روزنامہ وقایع سلاطین
در اسپانیول آل عثمان سہ جلد

تاریخ پطرو تاریخ شرل تاریخ خوش یوان تاریخ اکبر شاہی تذکرہ محمد تقی پیک
کاشانی

تذکرہ انجمن خاقان تذکرہ آتشکدہ تذکرہ رضا قلی خان تذکرہ الائمہ

تاریخ تذکرۃ الملوک تاریخ بنی اسرائیل کتاب کیتان جہاننامہ تاریخ مازندران
اسکات

نکارنامہ جناب حاجی اکمال الدین مصنف محمد بن جلاء العیون مولف سید جلاء العیون مجلس
میرزا آقا سی در علم خیرافیا علی بن موسی بن بابوی عبد اللہ الجینی
مرصد الاطلاع فی تاریخ اسکندریہ یونانیہ تاریخ ناپلیون ترجمہ کتاب تاریخ قسطنطنیہ
بقاع ربیع مکون ترجمہ مجلس کحل النخیس میرزا محمد رضا سیستانی یونانی کہ در سلاطین و
در روغرمولف سید جامع التواریخ کتاب میزین الحق کتاب تاریخ حافظ
تفسیر مولف ابن شہاب

اسامی کتب تواریخ فرنگستان کہ در حین توید این اوراق عالچاہ مقرب الخاقان میرزا صالح مستوفی
نظام کہ در زبان فرانس و انجلیس عالم مدق و فاضل محقق است ترجمہ اقدام نموده در اقم

حروف شکاشته

ہستوار دینی ہستوار دینی ہستوار دینی ہستوار دینی ہستوار دینی
یعنی تاریخ العالم تاریخ فرنگستان

جلد اول کتاب اول نسخ التواریخ

بستوار زیاده شینوا تاریخ کتبسان در شرح لیت کتب میں تاریخ روم
یعنی تاریخ ممالک شرقیه قیصره ترجمه میرزا محمد رضا

کتب میں تاریخ قرق دیویش

اسامی کتب تواریخ مملکت یورپ کہ در حین نگارش این کتاب
مبارک موسی کلنباری که مردم شهر ترویز است از مملکت ایتالیا
سربک تورخانه مبارک پادشاه جمجاہ کیتی پناه محمد شاه قاجار
ابداً ملکہ واید سلطانہ پاشا ترجمہ نموده وراقم حروف نگاشته

پرتواریزیسیان یعنی	تاریخ بنوہ کہ بنوہ نام	تاریخ ردلین مستد	تاریخ یورپ زبان
جامع العلوم نچاہ وچاہر	مولف آن ہت یک جلد	شش جلد	زبانہ
نقشہ جهان منا	تاریخ قیصرہ	تاریخ بزمینزودہ	انتخاب تواریخ
جلد	جلد	جلد	ہچدہ جلد
تاریخ ناپلیون با نقشہ	تاریخ فریدرہی کہیز شاہ	علوم و تواریخ صوبہ	نقشہ جهان نامی قدیم و جدید
	پردہ چین ہفت سالہ	چار جلد	جلد
تفصیل مملکت روسیہ	دلیل تواریخ و علوم	تاریخ اشخاص مشہورہ	تاریخ عمومی مختصرہ
جلد	جلد	عالم بخلافہ ۱۲ جلد	چار جلد

ذکر تواریخ اهل عالم و نام مشهور و سنین ایشان

ذکر تاریخ ختا و دیگر تواریخ و سنین و مشهوران که مشهور و مشد اول است

غرض از نگارش این تواریخ نه باز نمودن نکات اصحاب زیج در صددت بلکه چون بیان این کتاب همیون در اخبار بر خدیوات و قیاسین از زمان است تواریخی را که من جمهور طوایف مشهور می باشد اجمالا ذکر سنین و مشهوران و تواریخ هندی و ختا و مدت زمان آن چون مرقوم شد بجز از پرداخت و از انشای اسامی سال و ماه و چندی همان بنای سالهای تاریخ ختایان بر شمسی حقیقی است و مشهور ایشان قمری حقیقی و سالها را برده دور میکردند که بزبان ایشان چنین است اول کا دوم فی سیم بین چهارم تین پنجم دوششم کی هفتم کن هشتم شین نهم رم دهم کوئی و اسامی مشهور ایشان بدینگونه است اول جنوه دوم رزوه سیم شانهوه چهارم صروه پنجم اووه ششم هفتم چوه هشتم ناوه نهم لهوه دهم شوه یازدهم شنی الوه دوازدهم سروه و چاکه گفته شد مشهور ختایان قمری است پس هر دو سال یا سه سال ماهی علاوه کنند آن ماه زیاده را از وقت و ده گویند

ذکر تاریخ ترک و مغول و اسامی مشهور و سنین ایشان
بنای سنین ترکان نیز بر شمسی حقیقی است و شان سالها را برده دور میکردند بدینگونه اول سچان که سال مویش است دوم او دینیل که سال کاواست سیم بارس بیل که سال لکک است چهارم توشقان که سال خرکوش است پنجم لوی بیل که سال ننگ است ششم نیلان بیل که سال راست هفتم یونت بیل که سال اسب است هشتم قوی بیل که سال کوسف است نهم جی بیل که سال بوزینه است دهم تخا قوی بیل که سال مرغ یازدهم ایت بیل که سال سک است دوازدهم تنگوز بیل که سال خوک است و اسامی مشهور ایشان بدینگونه است اول آرام ای دوم اگندی ای سیم اوخوچ ای چهارم دوزدو پنج ای پنجم پینچ ای ششم اشخ ای هفتم پینچ ای هشتم سلنج ای نهم دوزدو پنج ای دهم او پنج ای یازدهم آن دیر پنج ای دوازدهم جش باطا و مشهور ایشان قمری حقیقی است پس چون ختایان هر دو سال یا سه سال ماهی میفرایند آن ماه سیزدهم را شون ای گویند

ذکر تاریخ هندیان

تاریخ هندیان بسیار است آنچه از همه مشهورتر است از لاک نکال نامی است که سخت ظالم و بی باک بوده که مردم پس از دور راحت افتاده اند و از آن تاریخ کرده اند و ذکر عقاید ایشان در قدمت عالم چون مذکور شد دیگر باره بجز از پرداخت علی بجمه ایشانرا، بهای اصطلاحی است و سی روز شمارند و چون خیال کرد سال ششم را سیزده ماه گیرند و یکسه در آن ماه کنند تا با شمسی راست شود و از آنرا ماه خوانند و اسامی مشهور ایشان چنین است اول آتد دوم فنانک سیم صیرت چهارم ایشا پنجم سراسش ششم اشو مخ هفتم بهادیت هشتم کارنگ نهم شنگرد دهم پونسن یازدهم ماکه دوازدهم ناکلی

ذکر تاریخ عبریان و اسامی مشهور ایشان

سنین تاریخ عبریان بر شمسی حقیقی است و مشهور ایشان قمری مبدای این تاریخ از هبوط آدم است و همچنان در

جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

پانزدهم پیش از تاریخ گذارند که موسی از مصر بانی اسرائیل سپردن آمد و این واقعه دو هزار و سیصد و هشتاد و هشت سال قبل از تاریخ هجری بود اول سال ایشان سیاه و آخر آب و اول ایلول است از ماه رومیان و هر سالی را دو دوازده ماه قمری گیرند و آنرا بسطه گویند و چون کسبه پیدا کنند سال را عبور گویند یعنی سال ایشان و یکجا سپهر آید و دو آورید آکنند از دوازده اول را از اصل گویند و از دوازده ثانی را که افزوده اند از یک سو می‌نمایند اسامی شهر ایشان بدینگونه است اول نشری دوم هر حوان سیم کیلیو چهارم طپش پنجم شغط ششم ادر ششم نین ششم ایر ششم سیون و هشم تمیز دهم ادب و دوازده هم ایل

ذکر تاریخ اقبطیان و اسامی شهر ایشان

مبدای تاریخ قبطی جلوس سخت نصر اول است و این تاریخ مقدم است بر تاریخ هجرت نبوی صلی الله علیه و آله که هزار و سیصد و شصت و نه سال پس تا اکنون که هزار و دویست و پنجاه و هشت سال از هجرت نبی می‌گذرد که مطابق است با هزار و دویست و یکسال شمسی و هزار و پانصد و نو سال شمسی از تاریخ قبطی گذشته و اسامی شهر این تاریخ بدینگونه است اول توت دوم بایه سیم اوتور چهارم کیکاک پنجم طویه ششم اشیر هفتم برجات ششم بر موزه نهم شمس دهم بونه یازدهم ابیب دوازدهم مسری خمه مسترقه را در دنیال ماه مسری در آورند و هر ماه را سی روز تمام شمارند و اول سال این تاریخ پست و نهم ماه آب است از ماههای رومی موافق تاریخ محدث قبطی که بعد از تاریخ رومی وضع شده و تفاوت میان ه و سال تاریخ قبطی قدیم و جدید

ذکر تاریخ عرب از هجرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم

بدایت شده

باید دانست که مبدای تاریخ عرب اول ماه محرم است از آن سال که پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه بدین هجرت فرمودند و روز هجرت نبی بروایتی چهاردهم محرم بود پس از دو ماه و هشت روز و پست دوم ریح الاول وارد مدینه شدند و این تاریخ را عمر بن خطاب در خلافت خویش با استدعای ابو موسی اشعری گذاشت چون ابو موسی حاکم مین بود و احکامی که از مدینه بدو میرفت گاهی تاریخ سال حکم بروی شته میشد این استدعا نموده قرار بر این تاریخ شد و شهر و زمین آن قمری است و اسامی شهر بدینگونه است محرم صفر ریح الاول ریح الآخر جمادی الاول جمادی الاخر رجب شعبان رجب شوال بقعده و پنجه و بعضی از قبایل عرب در زمان جاهلیت اسامی این شهر را بنامی دیگر می‌گفتند که بدگر آن خواهد پرداخت

تاریخ الغریبه

این طایفه هر ماه را سی روز گیرند و ماه آخسر سال را سی و پنج روز شمارند و اول سال ایشان موافق ششم فروردین فارسی است و اسامی شهر ایشان چنین است اول ابوشرد دوم خر جو سیم نین چهارم نبال پنجم استا خدا ششم برنجندین هفتم فکان هشتم ابانج نهم فووغ دهم مسافوق یازدهم دعد دوازدهم خوم

ذکر تاریخ رومیان و اسامی شهر ایشان

ابتدای تاریخ رومی که از تاریخ اسکندریه می‌گیرند بروایتی از اول ملک اسکندریه است و برخی از

جلد اول کتاب اول تاریخ الواح

حیف و دوازدهم بنی امان ابتدای سال نهم رمضان میگرفتند که آزاد میر میبختند

ذکر تاریخ فارسی و اسامی شهور آن

مبدای تاریخ فارسی روز سه شنبه پست و دوم ربیع الاول است و ریازدهم سال بعد از هجرت بنی هاشم
عبد و آنکه که اول دولت و جلوس شهریار است و بنامش نین آن تاریخ برشمی اصطلاحی است و اسامی
شهور آن بدینگونه است اول فروردین دوم اردیبهشت سیم خرداد چهارم تیر پنجم مرداد ششم شهریور
هفتم مهر هشتم آبان نهم آذر دهم دی یازدهم بهمن دوازدهم اسفند و هر ماهی سی روز است و چهار روز
آخر اسفند از دوازدهم سال سال آفتاب برج حمل است

ذکر تاریخ خراجی و شرح آن

المقتضی بنده احمد بن موفقی که خلیفه شاه نهم است از خلفای بنی عباس از برای سهولت بر خاستن خرج
مبدای این تاریخ را وقت حصا و محصول زارعین گذاشت و در آن وقت هزار و دویست و هفت سال از تاریخ
اسفندری گذشت بود و بنامش نین این تاریخ برشمی و اسامی شهور چون شهور اسفندریست

ذکر تاریخ جلالی که منسوب بسطان جلال الدین بلک شاه است

تاریخ جلالی را تاریخ ملکی نیز گویند و مبدای آن چهار صد و پنجاه و هشت سال بعد از تاریخ یزدجردیست
و تمیز میان این دو تاریخ چنان گذارند که آن تاریخ را تاریخ قدیم و یزدجردی گویند و این تاریخ را جلالی
و ملکی نامند و اسامی شهور این تاریخ بدینگونه است اول ماه نو دوم نو بهار سیم گرما و چهارم روز
افزون پنجم بهار ششم جهان آرای هفتم بهار هشتم خزان نهم سرما و دهم شب افز و یازدهم آتش افز
دوازدهم سال افزون و اکنون اسامی این شهور متروک است و شهور فارسی متداول است و اول سال
و قمت ایام و شهور را چون فارسیان کنند که مذکور شد

ذکر تاریخ ایلخانی و معرفت آن

تاریخ ایلخانی که از تاریخ ترکی و تاریخ غازانی نیز گویند و دویست و پست و چهار سال بعد از تاریخ ملکی
در رسم شهور و سنین این تاریخ با تاریخ ملکی مطابق است پس تکرار ذکر آن مورت اطباء است همان
این تاریخ بتاریخ قاضی بنیست نامیده شده میباشد

آن از دولت غازان خان بن

ایغون خان بن

ایماق خان

جلد اول کتاب اول ناسخ التواریخ

ذکر تیسین اول

در حضرت چون وصف نخستین از برای وجه طلاق بقیده محققین عرفا و حکمین اولیا
مجاورین موحّد و موحّدین مجاهد که اشراک شک و ریب را به نیروی افاضات غیب گسته و از حجب حجج و براین عتصاف
جبل المتین کشف و یقین پروان نهشته برانند که آن حقیقت بی نام و نشان را حیث کان الله ولم یکن معه شیء چون در کتب
کلام و بیان مبلّس سازیم گوئیم ذات حق جل و علا وجودیست مطلق که مقدّس است از همه قیود حتی قید طلاق و نیزه
از همه شروط حتی شرط وجود و براین معنی وجود حق معیّد است و نه مطلق و نه جزئی است و نه کلی و نه مختفی و نه منجلی و نه کبرا
و نه واحد و نه مشهود است و نه شاهد نه در حضرتش اطلاق عام و خاص باشد و نه بازلت و ابدیت اختصاص یابد که او
تقدّس و تعالی از همه این مراتب منزّه و مبرا است بکه ازین تنزیه نیز منزّه و مقدّس است پس این مذکور است
همه تعینات و اعتباراتی است که ثانیاً و ثالثاً علی التوایلی عارض حضرت ذات شود و بحسب هر تعینی از تعینات
و هر مرتبه از مراتب مظهر اسمی از اسمای الهیه و گوئیم که در دفاً لاول من التّعینات یعنی لایحده الاطلاق هو علمه بذاته
مع النسب و الاعتبار الالهیه الکوئیة الالائیة الالهیه من غیر تفصیل و تفسیر پس اول تعینات تعینات که او
تسویه اطلاق است علم حق است بذات خود و این است غیب اول و علم اجمالی و وحدت اولی و مقام او ادنی
و حقیقت محمدیه پس اول تعین وجود آنحضرت است که بمقا و آمان الله و المؤمنون منی جامع جمیع اسمای الهیه و گوئیم
و عادی همه مراتب عقلیه و عشقیه چنانکه وقتی بنی بی بضاعت وراثتی قصیده بدین معنی شارت کرده گوید
لغای حق بنجامی نداشت نام و نشان که طور محمد شد آن خسته لغا و از برای این وحدت حق که آنرا حقیقت محمدیه گویند
و جی است بسوی تجرّد و وجی بهجت لبس پس در جداول را مرتبه احدیت نامند که مقام استهلاک کثرات و نفی اعتبارات
است و جت ثانی را مرتبه واحدیت خوانند که مقام غیب ثانی و علم تفصیلی و نمایش کثرات است پس چون حضرت وجود
از عالم علم بعین و از غیب بشهود منزل شود و بر حسب اقتضای اسمای الهیه متعین شود تعینات عینیّه و گوئیم پس ازین مقام
معلوم شد که بعد از تعین اول که علم اجمالی است و تعین ثانی که علم تفصیلی است تعینات عینیّه پیدا میشود که اشرف آنرا اعتبارات
مرتبه عالم عقول و عالم ارواح و عالم امر خوانند و بنا بر این عقل اول تعین است از تعینات عینیّه شهودیه و اول خلق الله
العقل مصداق این معنی است و پس از آن عالم مثال که آنرا بلسان شرع عالم برزخ خوانند تعین پذیرد و بعد از عالم مثال
عالم حس و شهادت متعین گردد که نسبت به عالم کیانی تعین ثالث است و نظر بر مراتب تنزلات و وجودیه عالم خالص
و این عوالم جمیع تعینات شونی و تنزلات وجودی را شامل است و صورت این مجموعه انسان کامل و آنکه

قال یمن قال ان الله خلق آدم علی صورته

ذکر صا و اول آفرینش نخست بقیده حکمای متالین و فلسفیان خوده پس که بنسب این توانین در بیان موصوفه
حکمای متالین که متقن قوانین و نساج بر این اند بدان باشند که از حقیقت واحد صادر میشود و کثرتی واحد
و اول چسبیری که صادر میشود از حق جل و علا عقل اول است و از برای عقل اول که نیز شیء واحد است به اعتبار
مفروض تواند بود و با قاعده بر این محقق کرده اند که این اعتبارات فرضیه مبدای کثرات کونیه است اما

ذکر تعیین اول و آخرش نخست

اعتبارات ثلثه در عقل اول نخست اعتبار وجود عقل است فی نفسه و دوم اعتبار وجوب وجودی او است بالغیر
و اعتبار سیم فرض امکان اوست لذاته و صادر میشود و بهر یک از این اعتبارات از عقل اول شیئی پس صادر میشود اعتبار
وجود او فی نفسه عقلی که آنرا عقل ثانی خوانند و صادر میشود از وی اعتبار وجوب او بالغیر نفسی که آنرا نفس اول گویند
و صادر میشود از وی اعتبار امکان اول ذاتی جسمی که آن فلک اطلس است و از برای عقل ثانی نیز این اعتبارات
عقل ثالث و نفس ثانی و فلک ثوابیت صادر میشود علی هذا القیاس ترصد و عقل و نفوس و افلاک را عقل
عاشر و نفس یاسع و فلک قمر توان دانست و ازین بیان بظهور پیوست که ده عقل و نه نفس و نه فلک باشد و عقل
عاشر را که بانفس نهم و فلک قمر معیت دارد و عقل فعال خوانند که عقل جزئی و نفوس جزئیه و اجسام بسیطه و مرکبه
که در تحت فلک قمر است مرئی و مدبر است پس ازین تحقیق مبین گشت که اول مخلوقات عقل اول است که آنرا

صادر اول خوانند

ذکر اولین مخلوقات و نخستین ممکنات موافق حدیث و اخبار که از برگزیده اخبار محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وارد است
قال رسول الله صلی الله علیه و آله اول ما خلق الله العقل و در جای دیگر فرماید اول ما خلق الله دره پنهان و نیز از
استحضرت که اول ما خلق الله نورانی و بروایت دیگر وارد است که اول ما خلق الله روحی و در حدیث دیگر
آمده که اول ما خلق الله العلم و در خبر دیگر رسیده که اول ما خلق الله اللوح اکابر محققین که در حقایق معانی و بذ
حق بین دارند یک دانند که اسامی متعدده موجب تکرار معنی واحد نخواهد بود همانا مراتب متکثره که کاشف
آثار متغایره است مستمی با سماء متعدده گرد پس کویم حقیقت محمدی در اول قدم از ظهور عالم کیانی کسوت
عقل پوشد و بعقل اول ما اول کرد و از ان حیثیت که بحسب ظهور بر کرین صدف آفرینش است بدره پنهان
نازید شود و از ان جهت که فروغ وجودش در همه موجودات قائمه است نورش دانند و از نیروی که همه
اشیا بر شحات سیاح جودش دارای وجود است روشن خوانند و بدان سبب که چهره پر از صور همه
ممکنات باشد بعلم تعبیر رود و چون بالفعل کتاب نمایش همه آیات بلوح تفسیر شود و این معانی با عقیده
حکمای متالیهین نیز تباین نخواهد داشت زیرا که صادر اول که مجموعه آثار گویند است جز عقل کل نخواهد بود
و چنانکه معلوم اول گوید العقل کل الاشیا بالفعل دارای جمیع مراتب مذکوره عقل است و با عرفای حقه که صلح
کل اند هیچ مخالفتی و یسینوتی نباشد چه انجماعت نیز عالم عقول و ارواح را یک تعینی اربعینات و تنزلی از
تنزلات وحدت حقه و حقیقت محمدیه دانند و در عالم کیانی که عالم کثرات قینییه است آن مقام را اول
تعیین شمارند چنانکه مذکور شد پس در هر حال اول ما خلق الله العقل کاشف صدق

و مقوله صواب است و مقصود از ان وجود کثیر الوجود جاب.

ختم بآب صلی الله علیه و آله و السلام من

اتبع الهدی حرره لیس

المذنب العاصی

عبد الله

عبد الله

۱۲۶۳

جلد اول کتاب اول نسخ التواریخ

ابتدای تواریخ وقایع درین کتاب مبارک از بهوط آدم است و منتهی میشود
بهجرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و وقایعی که بعد از هجرت اتفاق افتاده و ذکر آن
سلاطین که بعرضه وجود آمده و فرست و دیگر و کتاب دیگر مرقوم خواهد شد
و مبدأ ای آن وقایع تاریخ هجرت خواهد بود بعون الله و حسن توفیق

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ هُوَ الْمَسْمُومُ بِآدَمَ وَالْمَكْنَى بِالْبَشَرِ وَالْمَقْبَلُ بِصَفَى اللَّهِ بِمَا وَخَّرَتْ طِينَتِ آدَمَ بِسَدَى لَعْنَتِهِ
 صَبَا حَاخِمِرَا طِينَتِش در چهل صباح سرشته شد و جسد مبارکش در میان طایف و که چهل سال صلصال بود و در روز جمعه
 محرم که آنرا عاشورا نامند بعد از زوال آفتاب در شرف کواکب بطالع جدی بصقال طار و اسویه و غنث فیه مِنْ رُوحِ صُورَتِ
 کمال یافت و آینه محال گشت و از ارض نجف که اول بقعه است که مسجد عبادت آدم مسجد طایک شد و در جهان و زمین
 حضرت و سایر جنّت گشت و شش ساعت آنجهانی که پانصد سال دوره زانست واقف خلیفه قدس و مقیم مطبوره پس در
 باغهای ابلیس و افنون باریب قرب شجره ممنوعه و اکل ثمره نیت خال عصی ویدار حال طاری شد و از دربار جلال بختاب فلان
 اعیانها چینیها مثال یافت در نهم ساعت روز جمعه که صفا حبیب آدم و جیل مرده محطه حواشده و بر وایتی آدم
 سرانیزب و خوا در حده شب آمد و طلاس و سن بحوالی جبهه و مار بخله صغمان و شیطان لیسان فرود شد و حجره
 را از پشت نبرد آدم آورد و از ابرو داشته پایمردی جبریل امین زمین که آورد و از کرت غربت سیصد سال
 زبیت و بدلت کریت تا بالا کله انابت از حضرت چون تشریف قبول لغت یافت

وہذا کرتا ہاں بالکل انابت از حضرت محمد شریف قبول ثبوت

اخذ میثاق صد سال بعد از تسبیح و بنای کعبه نذر و نیکوکار و

۱۰۰
احمد میساقی صد سال بعد از سقوط و بای بجه یزد در سال
در پست و پنجم شهر ذی القعدة اهرام آدم صغی علیه السلام بختیاری روح الامین خانه کعبه را بر آورده و محراب را نصب کرد
بدان رصانت و منانت که از آسیب طوفان افت چنان نیافت و حوا از جذبه بجانب که عزیمت نمود و دور کرده عرفات حضرت
آدم طلاقات فرمود چنان از تابش آفتاب و دیگر کون بود که آتش باز داشت چون شناسانیدن جبرئیل معروف گشت آن
جبرئیل عرفات موصوف شد مقرر است که نوبتی بطواف کعبه و تقدیم مناسک حج اقدام میفرمود و در او ای آسمان که کعبه
از پس کوه عرفات بخواب رفت دست قدرت ایزدی ذرات ذریات اورا بکار از صلب او بر صده شود و او را در
متر صد مثال از فرنگار در مقام رضا قرار گرفتند حضرت ذوالجلال ایشان را بر کمال خلافت خود که گرفت و فرمود که
بصدق قالوا ابی بر طبق خیال که او ای او بکمال حال الله تعالی و او آفتاب گشت من می آدم من تقویم در چشمها ششم
پیشتریم قالوا ابی علی علیه ذرات آدم برودم کرد و در پیشی و الطرف یمن و بعضی را بجانب شمال نهان شد چون آدم غریبی را

[illegible]

ابن عبد البر

وقایع بعد از سقوط آدم با حجت

جلیل بحال تیغ و نیشباه آمد استخفاف حال این دو گروه را از جبرئیل با جست حضرت روح الامین باز نمود که این گروه
اصحاب یمن اند و آنجا حجت اصحاب شمال و در حال خطاب از درگاه ذوالجلال رسید که **هولاء فی النجیة وللا ابا و هولاء**
فی الی و لا ابا فی مقرر است که اول آنها ساز ظهور فرمودند و مشرود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود که خداوند را
سجده کرد و دست بر حجر الاسود نهاد و عهد و میثاق بست **فلک لک تو تعالی و اذ اخذنا من النبیین قیام و منک و من تو**
پس بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله نوح و بعد از او سایر انبیا عهد و میثاق کردند و دست بر حجر الاسود و سوختن است و
نبوت نبی الطی صلی الله علیه و آله است و از آن پس بر سایر ذریه ابوالبشر آمد که سجده کنسید و از بارسیه را
مومنین سجده یزدانی بجای آورده و سجده نیز بشکر اینکه منافق نیستند بجای آوردند ایشان آن کردند که مومن بدینا آنگاه
و مومن بیرون شوند و جماعتی در سجده اول متابعت نموده بسجده ثانی موافقت نمودند و ایشان آن کردند که منافق
در دنیا زیست کنند اما پس از توبه و تشریف ایان از جهان بروند و بعضی در سجده اول رضا داده از سجده آخر با نمودند
و ایشان آن کرده باشند که در دنیا با حلیه ایمان زیست کنند و هنگام حلت کفر و طغیان و زندقه و طبعه چهارم آن کردند
که هیچکس ازین دو سجده اقدام نکند پس کافر زیستند و کافر مردن و کفر بید بسبب و جوب دو سجده در نماز دو سجده و زیست

این خط از کتب معتبره است

ولادت قایل در سال صد و بیست و پنجم هبوط آدم بود
در خبر است که چون آدم از بهشت بنشاند و درختی چند با خریطه از گندم با خود داشت و حجت بر عرس و حرث کاشت
مقداری از گندم آدم برگرفت و قبضه حوا اخذ نمود پس از انجام هم حرث و زرع چون هنگام حصاد فرا رسید حاصل آدم کم حاصل
و محصول حوا بود پس اسباب معیشت آماده گشت و ساز توالد و تناسل آغاز شد اول فرزند آدم در بطن حوا قایل و سلیمان و هابیل
بود که پاک شکم توام آمدند و دوم هابیل و لیوذا که نیز همزاد بود پس از رشد و بلوغ فرزندان حضرت آدم اقلیم را
به هابیل و لیوذا و ابراهیم و ایزاک و یعقوب و یوسف و بنو اسرائیل و نوح و فرمود غضب بر قایل متولی شد که اقلیم را که آفتاب اقلیم است به هابیل سپارند و
لیوذا را که چندان صباحتی دارد بین گذارند و نزد آدم آمد و گفت که این مخلوق در حق هابیل از رافت پدر بزرگوار است
در باره وی و الا چرا باید مسخر آدم من ضعیف بایس که در و آن او با من باشد حضرت آدم فرمود ای پسر من چنین است این علم
خداوند است عم نو که که فرزندان یک حکم را با هم گذارند هرگاه ترا این سخن پسندید هیت بایس را اعلام کن و هر یک قربانی
ساز داده بدرگاه پلی نیان زارید قربان هر کس مقبول افتد نزد من قرین انجام آید و اقلیم بروی مباح باشد و رسم قربانی
در آن زمان چنان بود که چون دوق در کاری فحاصه داشتند هر یک از آنها خوردنی چیزی میساختند بر سر کوهی
و آتش از آسمان فرود می گشت نخست صاحبان قربانی را استقام کرده پس نزدیک آتش قربانی میشدند آنکس را که در مقام
حق بودی پاک سوختی و از جنس خویش ساختی و از آن آنکس که بر خطا بودی گذشتی و گذشتی علی الجمله قایل و هابیل هر دو قربانی
رضا دادند و چون هابیل و کله پسران بود که پسندی از میان کله انتخاب کرده بد قربانی آورد و قایل که صاحب
زراعت و حرث بود یک قبضه گندم حاضر نمود و با خود می اندیشید که در صورتی که قربانی من در حضرت کرد کار حلیت
هم اقلیم را به هابیل گذارم در این حال آتش از آسمان بر آید و قایل را با قربانیش استقام نمود و هیچ آتش بر ماند و آتش
نمود و هابیل شبنقه از قربان وی انری گذاشت نایره حید و قایل شعل شد و بر قتل هابیل گریست و آتش
فرست میداشت تا حضرت آدم بطواف بیت الله شتافت و هابیل را در سر کوهی بخواب یافت و ز چهارشنبه که ماه در محاق بود

این خط از کتب معتبره است

این خط از کتب معتبره است

این خط از کتب معتبره است

این خط از کتب معتبره است

این خط از کتب معتبره است

این خط از کتب معتبره است

بلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ

قتل بایل آن آفتاب آفاق را بقبر بسنگ دغیت آدم سحاب عدم تنواری نمود و نقش برادر بر سر گرفته با طراف بیابان تردد می نمود و سرگردان بود که با آن چه اندیشد ناگاه ز غمی را دید که یکی از انبیا جنس خود را کشته خاک می سخت کشت با وین انجمن آن کون مثل بدل انحراف نفس برادر را محو تراب ساخت چون آدم از طواف بیت الله احرام مراجعت فرمود و جبرئیل از شهادت بایل اورا خبر داد و آغاز زاری تعزیت نهاد و قی چند سربانی انشا فرمود که هر یک بن قتل آنرا بزبان عرب ترجمانی نموده که این فردا از انجمن دست تفریت البلاد وین قتلها و وجه الارض منیر میسج آنگاه بر قایل لغت کرد و حکم الهی بر قصاص نازل شد قایل وحشت کرده با کس الفت نیک گرفت و در کوه و بیابان بگریه و باده از هم پدر فرزند انداختن کشته بر اسنان کشتگی فرا کرد و در ارض زمین قرار گرفت و با غمهای طبع چنان است که بایل آتش پرست بود که قرن پستی او در جستجوی یافت و آتش از بسوخت پس به پرسیدن آن تن اقام نمود و اولاد او خدا دش در آن دیار بسیار شدند و حق منای گاهی بکشد استند اما موافق حدیث و اخبار چنان است که از صلب آدم شیب یافت فرید و حیدر وجود آمد و در عصر از در خزینه حورانی برای شیب آفریده و ما فرود گشت و روز دیگر حورانی برای یافت موجود شد چون این دو حور در جبال از دواج شیب و یافت اندراج یافته از شیب سیری و از یافت و خری بوجود آمد این دو فرزند با کس غمی قسم بودند بمضاجعت هم دادند و ذریه بنی آدم از ایشان اوندگانا میسجوت تزیج خواهر برادر صورت داشته و از جهت و صائب بایل مرادم را نایره غضب قایل مشغول گشت و همت بر قتلش گماشته گفت اندران سگام قایل میت پنج ساله بایل میت ساله بود ولادت شیب در سال صد و سی بعد از مبوط بود

۱۳۰

ولادت با سعادت حضرت شیب علیه السلام چنانچه بایل پس از قتل بایل بود و نطفه شیب سربانی است معنی آن بنه است چه پنجاب را کرد کار جلیل پس از شهادت بایل حضرت آدم غایت فرمود و جنابش را اوربایی ثانی خواند چه اوربایی سربانی معلوم است و او اول کس است که بعد از آدم تعلیم معضلات حکمت و قییه ضروریات شریعت پرداخت و پنجاه صیغه و برداشتی میت و نه تموی بر حکمت الهی و صنایع مافیهایی چون کسیر و غیره و انقادی ریاضتی و بیات بر او نازل شد در زمان او مردم دو گروه شدند بعضی طریق متابعت او نمودند و برخی مطاعمت او را قایل نمودند

مضات کارایی
سخت فریسته

ولادت عوج در سال شصت و شصت و شصت مبوط آدم بود

۸۲۸

عناق و خرا آدم علیه السلام است او را میت انگشت بود که در هر انگشت و دماخن داشتی و هر ناخن را اباء داسی بزرگ بند داشتی و هرگاه نشستی یک جریب زمین را طولا عرضا فرد کرمی فیلد الله قیلما استدا و ذبا و تشراف کشتند و اولی اول قیلما قیلما الله لی عوج اندوی متولد شد طول تمشیت سه هزار و سیصد و سی سه ذراع بود سگام طغان طغان او را ک خدمت نوح کرد و در خواست نمود که بکشتی در شود جنابش اجابت فرمود و طغان از زانوی وی بزمگشت

عناق به شیب آتم

عناق نوح و عوج را
نم نوح عوج و عوج
مذاک کذا فاعلم

و سه هزار سال در دنیا زیست تا بهت موسی میت گشت و اندام

ولادت ادریس در سال شصت و سی سال بعد از مبوط بود

ادریس

و از کرمی الکتاب ادریس الله کان صدیقاً نبیاً و رفقاء مکاتبا علیاً به ادریس لقب شیبی که بند بر سر مکت و سنت مواظب بودی چه نام مبارکش خوج است و نیز پنجاب را المثلث النعمه و همان المثلث النعمه که خاندن بزرگ سلطنت و مکت با بنوت داشته و هم او را اوربایی ثالث خوانند و هر سیر گویند و مخرج بن یار بن ملائیل بن عیسی بن نوحش بن شیب

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت پنجم

آدم علیه السلام هبوط شد و در آن وقت است از دیار مصر در بلاد نوحانی نزد اخانا ذیمون که لفظا مراد است
 شیخ است و غرض از وی شیت باشد است تقدی داشته و اخانا ذیمون از انبیای است که در میان مردم مصر
 و یونان ثبت یافته و او را وریای ثانی گویند علی الجده حضرت ادریس چون از وفات آدم دوست سال بر گشت بهشت
 بر طایف انام گشت و مردم را بهتقاد و دولت دعوت فرمود و کوه جحان پیا بر آید و خلق را بهتجوز خواند با سلطانیت
 روزگاری در مسجد بنه که در شهر کوفه واقع است اقامت نمودی و خیانت فرمودی اول شخص است که بسوزن جان خود
 و بکشم نکاشتن آموخت سی صیغه بروی نازل شد در پس علم نجوم نیز از قبایل آنجناب است گویند صد شهر خوب در جهان
 چنان فرمود و غلب خلق روزگارش طاعت کردند و عروج حضرتش بهوت پس او قصد کوهت چمال را در عالم
 بر طال وفات آدم علیه السلام نهصد و سی سال بعد از هبوط آدم بود

وفات آدم علیه السلام در جمعه ششم فیان مطابق با رزم محرم بود جانش در خاک که در رود عالم گفت و حضرت
 خوا پس از یکسال در گذشت و در غار ابوقیس و جنب مفتح شریف آدم علیه السلام مدفون گشت مقرر است که حضرت
 بقیم روح الایمن بکن و دفن آدم علیه السلام قیام نمود و نب ز بروی اقدام فرمود گویند در ثلث آخر شب جمعه است هفتم
 رمضان بود که صحف آسمانی بر آنحضرت نازل شد مثل بر تخییر جن و شیاطین در نور حکمت طبعی و نفع و ضرر و در جود
 و هند و حد آن صحف را بهت و یک و بعضی چهل دانسته اند و حرفت و وقت و رشتن و باقن و حدید از معدن یا خلق از
 آثار آنجناب است از صلب شریفش پسر و نوزده دختر بود و او را و احادش در حیات مبارک هر روز
 با دیدار کند کون اصبع و امر و بود و موی محمد داشت شصت ذراعش طول داشت گفته اند در دنیا نهصد و سی سال
 فرمود و بدان چشم آدم خوانند که از اویم زمین شست شد حضرت حوائز سی و پنج ذراع طول بالا بوده و بدان چشم خوانند
 اند که از استخوان بنوعی زنده که مقصود از ان آدم باشد مخلوق شد

وفات شیت هزار و چهل و دو سال بعد از هبوط آدم بود
 حضرت شیت علیه السلام در شبینه در راه آب ریخت حسن الکایات و از دار بلوی بهجت مادی شتافت از بلن خرابی
 بهال برادر و نهصد و دو و از ده سال بریت اول و می از انپسا او بود و اول کسی است از اولاد آدم که هزارش
 بهاسن میگویند میگشت و حضرت انوش در غار ابوقیس در جوار پدر و مادر بطرف راست مدفون گشت

وفات انوش هزار و دوست و سی سال بعد از هبوط آدم بود
 بحکم حاکم نزل دریم تشرین اول طایر هوش حضرت انوش از اخسان فراویس نشین یافت و مدت در انوش در سراسر
 بر طال نهصد و چجاه سال و از فرموده بزرگوارش حضرت شیت چون یکصد و پنجاه سال گذشت متوجه مادرش
 چنانکه مرقوم افتاد حور بود اول کسی است که درخت خرمایشانند و صدقه بر مساکین پاشانند و ولد بار شدش قنار
 بهصایت باز گذشت و او نهصد و چهل سال در دنیا ماند و صد سال مردم را برادر راست بخواند شهر را بل اینان
 نموده و در راه قندهار بهتجه جهان بنارستان چنان غریب فرمود و از قینان علیا لیل لفظا مراد است و در زمین
 باطل اب طاعت موقوف فرمود و در زمانش از انبوه مردم سهل و معب زمین ستوده آمد و لایم خلایق را با طراف عالم متفرق
 ساخت و خود با اولاد شیت بر زمین با آن بهمارت شهر بس پر دخت پس از نهصد و پست و شش سال آنجا

نصف از پنج شصت سال
 از پنج شصت سال
 از پنج شصت سال
 از پنج شصت سال

۹۳۰

۱۰۴۲

۱۲۳۰

۱۴۳۰

۱۶۳۰

۱۸۳۰

۲۰۳۰

نصف از پنج شصت سال
 از پنج شصت سال
 از پنج شصت سال
 از پنج شصت سال

نصف از پنج شصت سال
 از پنج شصت سال
 از پنج شصت سال
 از پنج شصت سال

جلد اول کتاب اول ناسخ التواریخ

نزدکیش طریق زوال سپرد و از نسل وی یزدت پند و دعوت کرد و جوهرها از رودخانه جدا ساخت و بخوردن کوشید
و ماهی پرواخت چهل سپرداشت خرد ترا همه را که خنوج بود بویعی کدی گذاشت و خنوخ همان ادیس است که شرح حالش مترو

۱۲۳۰

بنای هرمان در سال وفات انوش بوده

حضرت ادیس علیه السلام نبوت باسلطنت توأم داشته و قلب خلق روی فریش داغ طاعت برچین داشته و چون
بعلم نبوت دانسته بود که طوفان نوح جهان را ویران کند و اثری از معلم و معلم و کتب علمیه قی نماید فرمود تا در طرف شرق
مصر چنان هرمان بنامند و از علوم طب و نجوم و غیره در آن ثبت کرد که از طغیان طوفان مصون ماند و آن دو بنای علم
مربع و مخروط و شکل مثلث که هر قسمی باصطلاحی چهارصد ذراع مسافت دارد و ارتفاع هر یک نیز چهارصد ذراع است
و آن بنا را ادیش نامید و بنایان آورده فرمود بران نوشتند فلان بانی تعبیه نماید و بنای ستمایه عام و تقدیرشها فی ستمیه
استحیر و الله ثم انیس من لیسان و بعد از طوفان بعضی از فرغانه مصر برای دهنه و مقبره خود از اکوناهرام بر آوردند چنانکه
همچو هرام در ارض مصر چنان شد و یوسف صدیق در قحط سال مصر در بعضی از آن اهرام گنبد منبر فرموده بود لیکن
همچو از ابنیه راکس بقطر و ارتفاع و استحکام هرمان ادیس برینا ورده و بعضی در قدمت آن بنا گفته اند بنی الذناب
و التمر فی السطحان ازین قرار تا رسخ بنای آن زیاده از دو هزار سال میشود چه اکنون نسطری در او آخر جدی است
و هر برجی را که از دو هزار سال قطع نخواهد کرد و حقیقت این سخن را باصحت مقرون ندانست و الله اعلم بحقیقه الحال

۱۶۴۲

ولادت نوح علیه السلام هزار و شصت و چهل و دو سال بعد از بوط آدم بود

نوح پسر لک است که شرح حالش مرقوم خواهد شد و نام آنحضرت بزبان سریانی بشکرات و لقب مبارکش شیخ الانبا و نجی
باشد علی الجمله آنحضرت بطالع اسد متولد گشت و پس از ولایت و پنجاه سال درجه نبوت یافت و بمقادیر انا ایلتنا نوحا الی ثویه
ان انذرتکم من قبل ان یاتهم عذاب الیم دعوت قوم پرداخت و مدت شصت سال مردم را بخدای خواند و از شرکاف
آزاد و کما قال الله تعالی انهم کانوا کافرا و طغی و آنحضرت بر جای ایشان مصابت میفرمود و ایشان را از خدای سست
میکرد و میگفت اللهم اهد قومی فایهم لایعلمون و قوم جایش را چندان می آزرده و رحمت میرساندند که مات
اعضایش خسته و شکسته میگشت و تن مبارکش را در بندی پیچیده بخانه می بردند و بمقادیر او اذ امرضت فموتت فموتت فموتت
و بامداد دعوت قوم می شتافت و آن مردم بی باک او را بخار میکردند چندانکه وزیر سگاب پنهان میگشت و شبانگاه
جبرئیل تن مبارکش را از زیر سگاب بر آورده جراحاتش را میفرمود و علی الصباح پنهان قوم آمده ایشان را بخدای میخواند و
وی را طاعت میکرد و هر کس فرزند خویش را وصیت مینمود که پیروی آنجناب را کند از جمله مردی که قصی نام داشت دست
فرزند خود جازو نام را گرفت و نزد آنحضرت آورد و گفت زنهار پیروی این مرد و ساحر دیوانه را نکنی که از بداران باجنبت و
شده جادو و عصائی که در دست پدر بود گرفت و چنان بر سر نوح فرود گفت که خون آنجناب مبارکش فرود ریخت نوح عرض کرد
رب الی دعوت قومی لیلاد و نهارا فلم یزد هم دعائی الا فراد ابرو روکارا کاشش مرا آن علم بودی که بدانستی این چیست
نخواهد بود و این قوم هدایت خواهند یافت پس بعد از او دعوی الی نوح ایته کن یومین من قومک الا من قد آمن خطاب بود
که هرگز از این گروه کس شرف ایمان نخواهد یافت و یکبار ه نوح عرض کرد که خداوند آیا از فرزندان ایشان کسی پدید آید که
اطاعت خدای کند این جهت و شفقت پی شرفان خطاب است که یونح لم یبق فی اصحاب الارجال الا ارجل لیسان المؤمنین

وقایع بعد از بهبوط آدم تا هجرت

هرگز از ولادت ایشان مؤمنی پدید نشد و لا شفا فی الذنوب الا انهم مغفون لاجرم ایشان بکفر اعمال خویش گرفتار شدند و بسبب قاتل رافقه آنگاه خطاب بانوح شد که **وَاصْنَعِ الْفُلَکَ** باینسان و دنیا نوح عرض کرد که پروردگار از کد ام و بکشتی بسازم خطاب سید که در خدای ساج نشان و چهل سال بگذارد تا بحال رسد پس در حین راقطع کرده از آب آن خاندان بار کبر بالای آب رود و نوح در خدای ساج غرس کرد و یکبار از زبان از دعوت قوم با کشید چه از اینها ایشان بایس بودند چون در حین قوی شد و چهل سال منقضی گشت آن در حین راقطع کرده بترتیب کشتی برداشت مردم نزدیک او شده جنابش را تسخیر میکردند و میخواستند از پیگیری بدو در کشتی آید و در میان کار در می آمد که کشتی بهم میزد و چنانکه خدای تعالی فرمود **وَکُلُّ مَرْمِلَةٍ مِّنْهُنَّ مَخْشَوَةٌ غَالِیةٌ تُمْسِكُ بِمَا تُؤْتِيهِمُ الْفُلُکَ** کشتی را نوح آن کشتی را برپوشید و بساخت و با قیر میزد و دو چند روز از اطراف آن بکشت و تا بحکم طوفان برپایه جاری خدنگار شود

طوفان امون حکیم هزار و شصت و نود و چهار سال بعد از بهبوط آدم علیه السلام بود

۱۶۹۴

آمون از جود حکماست و این لقب است و اسم وی یلخوس باشد جنابش از شاگردان ادیس است و در حین آنحضرت بکل معضلات حکمت پرداخته و کسب فواید علوم فرمود و ادیس او را یک ربع زمین حکومت داد و سنکامیکه او را امور ساخت برین نخلان و صیت نمود که ترجمه آن این است فرمود ای آمون اول چیزی که ترا بآن وصیت میکنم تقوی الهی است و اجتناب از طاعت او دیگر آنکه هر کس را بکروسی در جبر فرمان کناری فرمانی بروی واجب کرد آن دو چیز را باید در اول آنکه داند مردی بسیار ندکه حکم او را کردن نهاده اند و فرمان او را امتداد داشته اند دوم آنکه بداند زیر دستان او آزادانند و بندگان نیستند سیم بداند که سلطنت او پاینده نیست بلکه در معرض زوال و فساد است و چهارم فرمود ای آمون هر قوم که ایمانی با خدای تعالی دارند و شریعت مرا خاشع دارند در جاد ایشان از پامی نشین بود و معاملة با آنجا عت جائز ندارد بلکه رعیت می آید از نزد کسی که گنواکاری پیشه کنند و میرد از کسی که به بدکاری دست یازد چنانا سلطان با رعیت سلطنت تواند کرد چون رعیت نماند حکم بر که خواهد را ندای آمون تو کار آخرت نیکو کرد آن که در دین دنیای تو نیکو فرماید و راز خویش را پوشیده بیدارد و در کار را با حصافت عیاشی و در فحش امور جدی کن و چون در کار عزیم کردی از خلاف آن پرهیز و اهل کمبسی بزرگ را خط فرمانی و ایشان زراعت کارانند چشک را با ایشان توان داشت و خزانه با ایشان توان انداخت و حاصل علم را کرامی دارد و بر هر طایفه مقدم فرماید تا مردم مقام یسار بدانند و حق ایشان بگذارند و طالبان علم را تربیت کن و مشوق باشش تا همه روزه بر طلب بفرزاند و هر که در ملک خلل اندازد تنش را بردار کن تا دیگران از مثل آن خدگیرند چه هرگاه ملک فاسد شود رعیت تبه کرد و هر که از وی کند و تنش را قطع کن هر که راه زندگارش بازن و چون مگر می باشد گری حسیع شود او را با تنش سوزان و همراه بگردان باز زندانیا بردار تا مبادا مظلومی در مجلس ماند و در کار با احتیاط مشورت کن تا از خلل خود رانی در احاطه بجا و در عقوبت کنایان اندک شتاب کن و بیان عقوبت و گناه را ای بوی معذرت باز کرد و چون آمون رخصت یافته بدار الملک خویش می شد او را فرمود که بر سلطنت که تخت بفرز خود سلطنت کند تا سلطنت می دیگران باشد

۱۶۹۵

رفیع ادیس علیه السلام هزار و شصت و نود و پنج سال بعد از بهبوط آدم حضرت ادیس بی غم و سکرات و سکر و غمات بجهان جاویدان درآمد جنابش در زمین انبسی بود که نزد تقوی سرور بود رفیع ادیس

باینسان

این کتب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است

این کتب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است

جلد اول از کتاب اول باسخ التوائج

و باستجاب دعا موصوف او را خلقی نسو نام بود و کسب محنت و خدمت آنحضرت میفرمود چنانکه در جای خود مذکور شد
پس از رفع آن حضرت بروضه منت در بام عتسلی رجمه داشت و منی در شکم دفع طال را تمایلی بصورت او پس خست
و بموانست آن پرداخت پس از روزی چند ابائش پیری گشت و زناش فراموشید و فجاءه در گذشت مردم چون از او شنیدند که بگذشت
بگشتش شافه آنصورت را باز یافتند و بیک حیران ماندند که اکنون چنان صفت ندیده بودند پس باغوی طبعی چنان
بجوبت پرتی اسند را که کردند که ادریس آن صم را بصورت ستوده و استجاب دعا پیش پرستش این صم بوده و از ادریس برین شخص
تا وی نیز مستجاب الدعوه گشته آنگاه این مفهوم را پیشنهاد خاطر ساخته عبادت اصنام اعتصام جستند و مطا و عجب طارنا
بر متابعت نزد آن خستیا که دما غارت پرستیدن ایلان بودند

بمنه
بمنه

واقعه باروت و ماروت هزار و شصت و دو سال بعد از مبعوثاوم بود

۱۶۹۵

بعضی از روایات بر آنند که چون حضرت ادریس از قبیل البیوی بخیر المادی درآمد یک گفتند این غامی من غامی در حلقه جمعی بکنایه
چون راوی یافت ناگاه از سر ادعات جلال خطاب در رسید که بد آنچه بنی آدم را از شره و شهوت و حرص و غفلت و ادا ایم هرگاه بکنایه
جدا کنیم ما را از مصیبت و مافزانی احتراز نخواهند کرد و حکم شد که دو شخص از اخیار خود اختیار کنند تا ملکات بنی آدم بدیشان
افاشند شده بیان خلق زمین در آید و خود را از معاصی خطا نمایند پس با یازده و تصدیق ملکات باروت و ماروت که پشتر
در تفریق و تشیع مجرمین خلق زمین مصر و بصره بودند رفت را آمد و بریاست بنی آدم تمنا شدند و در اکل و شرب و شهوت و عیسی و
با اناسی مشارک شده و دنیا خیه بابل نازل گشته و در قصر زنی زهره نام برگشته شد و او را دیدند و دل دادند و بصره پس در شدند
و بزنا پس دعوت کردند اجابت سئول ملکین را بتعلیم صم و تعلیم اسم اعظم و تعلیم جام مرق و تعلیم خون ناحق مطلق ساخت
ما چار ترک عصمت گفتند و هر چار را پذیرفتند سخت خمر خوردند و از آن پس سجده بک کردند و اسم اعظم زهره آموختند و
با وی در آویختند باشد که از زهره بهره گیرند و درین حال ساقی در رسید و ایشان را باز زهره ناهبست نام دید گفت شمارا این زن
خوب روی خوشبونه بقانون می پسندم این بگفت و از خانه بدر شد زهره از خیال دیگرگون شده و دهن از ملکین در حبس گشت
هم اکنون این مرد ما را ضحکت که سخت او را هلاک کند آنکا و از من کام ستانید پس ایشان از بی آن بد شد و او را کشیدند
و زهره بی ارتکاب محرم بیکت اسم اعظم ظهور بر شرفات ملک نهاد و در آسمان منخ شد و آن دو ملک پس از قتل ساقی
چون بحبل زهره درآمدند و برانیدند و فی الحال بجا از ایشان ریخت و آثار غضب زردانی جوید اگشت عریان و جبرانی اند
آنکا خطاب حضرت چون با ملکین آمد که اینک ساحی پیش نیت گامک زمین کردید چگونه مصدر معاصی گیر گشته بکنون
جزای علی را عذاب دنیا اختیار می کنید یا عتاب آخرت ماروت و ماروت بعد از بیارضا دادند که از انزال و نسیج
از بی است پس در فاری از جیل بابل معلق و معذب ماندند اما از حدیث و اخبار چنان معلوم شد که ملک از معاصی معصوم شدند
و هرگز مرتکب معاصی و طاعتی نشود و بعد از آنکه علی ملکین بابل ماروت و ماروت آن دو ملک در بابل نازل شدند مردم را
تعلیم علم میسر کردند تا سورا از سوره باز دانند و اگر کسی ایشان را سرکت طریق بطون آن بشناسند و چاره کنند تا
کافر نشوند و بکس سر کنند کافران الله تعالی و یا یسئران من اجد علی یقول لا انا سخن گفته فلا تکلف علی ایچو بعد از رفع ادریس و
ارشدش متوکل تا پس ریاست کرد و قصد و نوزده سال بزیست پس از وی پسرش ملک که بعضی ملک و برخی ملک
گویند قایم مقام شد و مقصد و ششاد سال زندگانی یافت وی والده ماجد فوج عید استقامت و الله اعلم بحقیق

شماره اول
تصحیح و تصحیح
بمنه و بمنه

ارتکاب شرع مجوی
کون

شماره دوم
تصحیح و تصحیح
بمنه و بمنه

بمنه و بمنه

و قایل بعد از بسوط آدم تا بحر پیر

۱۶۹۶
 بعد از صاحب حکم هزار و شصت و نه سال بعد از بسوط آدم بود
 صاحب پیر ادریس است و کرده ای را عینه آنست که اول پیران آدم صنفی و آخر ایشان صاحب بن ادریس است این طایفه را
 غروب بصاب و پشت صابین خوانند معتقدین صاحب را پرستش آفتاب و ستایش کوکب از منقذ ضلالت و تحقیق حقیقت
 گویند که ملک کلب را اینده ان ندانیم بکدامین صورت که اگر مظهر افکار کردگار است قبل عبادت شناسیم و ازین طایفه در جهان بسیارند
 و از ملک ایران در خطه خورشیدان تاکنون در کمال ذلت و سکت سکون دارند اما از سخنان حکمت انکس صاحب آنست که مرد
 عازم آنکس بود که از مطالب باطنی که طاقت مقادیر با آن ندارد احتراز واجب شد و دوم او گوید علامت کفایت اخلاقی
 و نهایت جیم است نه حسن لباس و عظم اجسام علی ای حال وی از جو کلمات

۱۶۹۷
 بعد از استغنیوس حکم هزار و شصت و نه سال بعد از بسوط آدم بود
 استغنیوس شاکر و حلیه ادریس است و کسب معارف در حضرت وی نموده جالینوس و راکراستغنیوس فرموده که مبالغه
 متقدین یونان و تعظیم وی به اینجا بود که قسم بنام وی یاد میکردند و بقراط در کتاب عمود شاکر دان را مخاطب نموده میگوید
 قسم است بر شما ای گروه فرزندان بخالت موت و جوده و به پدر من و شما استغنیوس هم جالینوس در کتابی که مردم را به علم طب
 ترغیب فرموده مرقوم داشته که طبیعت یکدیگر فرستاد و باستغنیوس که تراکت گفتن آسانتر است نزد ما از یکدیگر انسان گوئیم و نه
 حیوانه که بسوی اخلاق و فیثوف فرستاده نوشته است که ای کاشش بودی تا توانستی بودن مانند استغنیوس و در بعد کتاب
 جلد البر که گفته از امور یکدک بالضروره دلالت بر حقیقت علم حکمت می کند پس است مشاهد و یکدل استغنیوس مرقوم صاحب کتاب
 قصص گوید که در پیش روید صورتی موضوع بود که با مردم حکم می نمود و زعم جوس رویه آن بود که وضع آن صورت را استغنیوس
 بر روش حرکات بنویس کرده است چنانکه روحانیت کوکی از کوکب سبعة باوی تعلق گرفته و دین انانی روی قیل از
 آئین عیسوی عبادت بخوم بوده است و روش صابین داشته اند و هم بقراط در کتاب عمود گوید که استغنیوس مانند
 ادریس با عمودی از نور با آسمان صعود فرمود و گوید استغنیوس از چوب درخت خلی بوده بصورتی که ماری بر آن
 چیده باشد و جالینوس فرموده که عصای او از چوب خلی بود که نیت از اعتدال است به خطی در کمال اعتدال باشد چون
 مار حیوانی در آن قرار است دلالت کند که علم صاحب خود را پوسته زنده دارد و افلاطون در کتاب نوپس گفته که استغنیوس
 در چکل مشغول تعقیب خدای بود که مردی دست زن خویش را که عابد بود گرفته نزد وی رفت و عرض کرد که من ازین عمل خیر
 ندارم استغنیوس ازین بدکاره روی آورده فرمود که شوهرت در چکل نشسته است سلامت دعای کنند و تو با فلان پسر زنا
 میکنی و خیر فرزند زشت از تو بوجود خواهد آمد پس از سه ماه که آن زن بارینب و فرزند زای آورد که دو دست طلاوه
 از سینه بر آورده بود و اسم افلاطون در نوایس گوید که شخصی برای امتحان حال خود را پنهان کرده نزد استغنیوس آمد و عرض کرد
 که مالی کم کرده ام و برای حاجت بیدگاه تو آمده ام استغنیوس با شوق او رفته آن مالی را از جالی که پنهان ساخته بود بر آورد
 و با او گفت هر که با نیت خدای استرا کند از آن نعمت فاقد ماند روزی چند برگزیدشت که چنین شده که وی فرمود
 بود و یکی بخوبی گوید که از آنچه از کتب قدما و ثقات علم معلوم می شود این است که اختراع علم طب استغنیوس کرده و بعد از
 وی تا جالینوس که خاتم اول علماء است معش طبیب شهر بادیه آمده و اول خورس دوم منس سیم برانیدش چهارم
 افلاطون طبیب پنجم استغنیوس ششم بقراط هفتم جالینوس هشتم استغنیوس نهم سیمده سوی بوده و سوی نهم

جلداول الكتاب اول فاصح التواضع

فراوان داشته و پیوسته دامن جابه برچیده میداشت و نو دسال از مدگانی یافت چهل سال متعلم و پنجاه معلم بود و در کمالیکه
ادریس تقسیم نمود و در بار الملک فارس درآمد و برانجده بابل فرستاد تا مردم را بحق دعوت کند پس اقلینوس بزمین
بابل رفته بهدایت اصحاب خوایت پرداخت و هم در آن زمین درگذشت از سخنان اوست که عالم فی عمل و عابد
معمرفت به خراسیا مانکه از تعب خبر سرکردانی فایده نبرد و هم او فرماید که حاجت رواناشدن به از عرض حال بنا بابل
کردنت و گفت عجب دارم از کسی که از غذای پیرسیند و تا از تعرض مرض امین باشد و از ارتکاب سیئات احتراز
نکند تا بشاید عقوبات انباز نشود

دلاوت سام دو هزار و صد و چهل و دو سال بعد از بسط آدم بود
 و در سام بن نوح پسر زاده ادریس است اجله مورخین سام را از جمله انبیای مرسل شمرند حضرت نوح را و بعد و قائم بود
 و در وسط اقلیم که معموره فاق است اقامت میفرمود و اولاد و احاد انتخاب بسیار است که نام هر یک بحسب مقام
 ایراد خواهد افتاد که ابوالانسیا و کیومرث که ابوالملوک است از فرزندان او است هنگام طوفان از غر بارش صیدال
 گذشته بود نام مادر سام عموری بنت بر اخیل بن ادریس است
 اختلاف تواریخ بعقیده اصناف امم از آدم تا طوفان

۲۲۴۲ نوح و قنوج وقوع طوفان نوح دو هزار و دویست و چهل و دو سال بعد از بیض آدم بود

نوح و نوح وقوع طوفان نوح دو هزار و دویست و چهل و دو سال بعد از موط آدم بود
چون حضرت نوح پس از بخت در میان قاطبه خلق و قبیله فاهل که بیشتر ایت تفضیل افراشته بودند تبلیغ احکام رب محمل
بوجه پمیل گذاشت و از بدو دعوت تا احکام طوفان خبر شد آن کسش اجابت مسؤل نمود و لاجرم خدش با یوسع طولی
گشته پای اصطبارش بنفر زد دست استظهار بقا و قهار بر آورد و گفت رَبِّ لَا تُزِ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دياراً
بحال مسؤلش بخاتم قبول مخوم گشت و تبرق سفینه مورشد چنانکه مذکور گشت در مسجد کوفه آن هم بانجام رسید و حکام
نجح مرام آمدن تحت بسطوقه حق بود اجاء امرأ و ذوال النور علی اجل فیما من کل زود عین اشین از نور تسبیح انجذاب که هم
در مسجد کوفه بود آب پوشید نکاییکه آتش افروخته در مدارک پختن آن بود این حادثه شگفت بدید و سخندست نوح پشت
و شرح حال بازگفت حضرت نوح بهر نور آمده سر از آب پوشید و نشان بران نهاد پس آب در نور باد نگاه فرمان

بازدادن این کتاب را به صاحبش
خانم کرمه خانم که در این کتاب
نویسند و این کتاب را به صاحبش
منجیح خواجہ

و قایع بعد از بسوط آدم با هجر بنحیر

آبهای از رود ماده چهرش از خوش و طهور از داجا و جادو درون کشتی برد و از خوردنی و آشامیدنی آنچه بایست بود آماده ساخت و آنحضرت را چهار پسر بود اول سام دوم حام سیم یافث چهارم کنعان ایشان را با هر کس که بادی ایمان داشت بکشتی دعوت فرمود کنعان و یک زوج آنحضرت که در آن کشتی این سخن را و قی نبینا و نذر سرافرازا بنا نهاد نوح روی بپسر کرد و گفت یا اَبْنُ اَدْنَمِ مِنَ الْكَافِرِينَ کنعان گفت هرگز بکشتی و نشوم و اگر این سخن راست باشد بر سر جبال شام فرایم و از طغیان طوفان محفوظ مانم کما قال الله تعالی یا اَبْنُ اَدْنَمِ مِنَ الْكَافِرِينَ نوح از حیات پسر را پرسید گفت رُبَّ اَبْنٍ لِّمَنْ لَّا بَارَکَ اللهُ فِیْهِ لَیْسَ بِاَبْنٍ لِّمَنْ لَّا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَبِّهِ وَرَبِّ الْعَالَمِیْنَ و بکشتی درآمد و مؤمنین با جای داد و در دوازده ماه رجب بود که سحر تنور را بر گرفت و بفرموده قَهْقَرَا اَبْوَابَ السَّمَاءِ بِآلِ مَنَهْجِهِ آب از آسمان بیاید و بعد از آن قَهْقَرَا اَبْوَابَ السَّمَاءِ بِآلِ مَنَهْجِهِ نوح را دل بر فرزند مهر آورد چه کنعان را و عرض هلاک میدید پس روی بحضرت کرد و عرض کرد رَبِّ اِنِّیْ اِنْجِیْ مِنْ اَهْلِیْ وَ اِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ پروردگار تو بامن وعده نموده که اهل مرا از طوفان امان فرمائی اینک فرزند من کنعان در معرض هلاک و دمار است خطاب رسید که ای نوح اِنَّ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ اَنْ یَّکُونَ مَعَکَ فِرْعَوْنُ وَ هَامُ وَ لُوطُ وَ اُولَئِکَ اَصْحَابُ الْاَشْجَارِ اَنْ یَّکُونَ مَعَکَ فِرْعَوْنُ وَ هَامُ وَ لُوطُ وَ اُولَئِکَ اَصْحَابُ الْاَشْجَارِ کنعان بکاری شوازه کشود علی الجبل سیلان آب صورت بزبان دریافت و در چهل شبانه روز در میان سیارات سبزه در درختان سر طاق بیات جامه داشتند صاحب از سلسله اسرار و زمین انبیا اناناز کثیف تا از قل جبال مرتفعه پانزده ذراع طوفان آب از شعاع یافت جمیع آنکه و سکنه عرضه بهم و میخشد چون خاک یک از خرابی بنیان مسلم ماند به بت العین مساکت پس از پنجاه و بقول لَقَدْ اَنْجِیْ اَنْتَ وَ اُولَئِکَ اَصْحَابُ الْاَشْجَارِ وَ هَمُّنَ الْمَاءُ وَ هَمُّنَ الْمَاءُ وَ هَمُّنَ الْمَاءُ آب کم شدن گرفت و در ماه ششم در روز نوزده مطابق عاشورا کشتی بر سر جودی آمد و ناهامدهم آب نقصان می پذیرفت تا قلهای جبال پدید آمد آنگاه نوح پس از چهل روز غایبی را از روز کشتی که بازگشته بود و در آن روز که آب از پدید شدن زمین از میان آب آگاه شود ذراع برفت و باز نیامد آگاه که بر تیرارها کرده آن کبوتر چون در زمین شیر نیافت همه را در آب و یکبشتی بازگشت پس آنحضرت هفت روز دیگر توقف نمود و بار دیگر آن کبوتر را رها کرد و درین کثرت چون کبوتر باز آمد برک زیتونی در صف را داشت نوح به دانست که آب کم شده پس از هفت روز آن کبوتر را نیز رها فرمود و درین کثرت مراجعت نمود چون یک سال انجام رسید زمین خشک شد و نوح سف کشتی برداشت و در روز هفتاد و ششم از سال دوم کشتی پرورن شدند پس مدت توقف ایشان در کشتی میزد و بیت و هفت روز باشد و در خبر است که آن سفینه بر کشتی مثل برنود خانه بود و هزار و دویست ذراع طول و هشتصد ذراع عرض و هشتاد ذراع ارتفاع داشت و مراقی تا پنج توره بسیجه تعداد کشتی ذراع طول و پنجاه ذراع عرض و سی ذراع ارتفاع بوده و طول غده

۳۳۴۲

بنای سونق الثمانین و چهار و دویست و چهل و سیال بعد از بسوط آدم بود

چون نوح پس از امتداد طغیان طوفان با مشقتا دتن مؤمنین و خوش طهوری که از داجا کشتی و برده بود پروان کشتی را بر سر که گشته از جبین خودی بنیو آخذند و از برای قیام و تدارک محبت اوقات زراعت و حرث آماده نمود و نیز بر آسایش و حوالی محصل شوی بنیان کردند و چون ایشان مشقتا دتن بودند آن شهر را سونق الثمانین نامیدند آنگاه صوفی و جمعی از مشایخ و علمای و با در میان ایشان به مدارکشت از آن مشقتا دتن و خرنوع و سه پسر آن جناب یافث و حام و سام بود کس ز غیبت دیگران بدان دایمه غلام مطهره فاش شد ازین دراست که سلسله نبی آدم بحضرت نوح

فر

ناتوان از دواج ای کائنات
و نه شکل و نه جبر
در جسدن علی شاکو
از روز دلفی

سند انجیل

ناتوان از دواج ای کائنات
و نه شکل و نه جبر
در جسدن علی شاکو
از روز دلفی

سند از درختن آب

امبودی بار شده
جست نشود و جسته
نه

الطراسد و کس و انجیل

جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ

فتی شود و بدین سند است که جنابش را آدم نامی خوانند
ولادت از قندهار هزار و دویست و چهل و چهار سال بعد از میلاد مسیح

۱۲۳۳

از قندهار پسر شام بن نوح علیه السلام است که در سال دوم طوفان متولد گشت و جنابش کنی به ابو الهیاس است زیرا که
سلسله نسب او را در سلسله بدو منتهی شود شرافت جمیع وصفای بنادش از بنی اسرائیل است شام بکثرت او را در قندهار و بعد از او در تمام
نامور شدن او و از نوح با طراف جهان دو هزار و دویست و چهل و پنج سال بعد از میلاد مسیح بود

۲۲۴۵

جزیره از باغانی
من و جلد و نوشت و
مجاور است

نوح علیه السلام پس از میان سوق الثمانین بموجب وحی آسمانی زمین را بر او و اولاد خود قسمت کرد پس شام و جزیره و اقور
و عراق عرب و عجم و فارس و خراسان را با شام داد و اراضی مغرب و مصر و سودان و حبشه و هند و سند را با شام باز کرد
و زمین چین و با چین و قتب و سایر اراضی مشرق را با شام بخش داشت و هر یک را نامور با قیامت آنکه و فرمود یافت
چون از سوق الثمانین غریب ترکستان کرد و از پدر بزرگوار درخواست نمود که وی را دعائی آموزد که هرگاه بخواهد باران
بارد و آفتاب ببارد آنحضرت اسم اعظم بوی آموخت و آن نام مبارک را بر سنگی بر تنم ساخت بدو سپرد و تمام حکام حاجت رفع
نیاز کند آن سنگ را از کان جده تا شش عرب بحر المظهر و عجم سنگ به کوه بند پس یافت از خدمت پدر غریب سفر کرد
در اراضی ترکستان بطریق ایشان ره میبرد و بروایتی از وی بازده پسر بود آمد که اسامی ایشان بدین سان است چین
مغلاب ملک کاری خلق خزر روس سدان غر بارج ترک و غلب از ایشان هر یک
شهری بنام خود بنیان نمودند و در آن زیست فرمودند و کثرت اولادشان از حد شمار برودن شد چون جایگزین
تنگ شد در جوار روس آمد دیورتی که در آن اقامت کند طلب داشت متمسک می بقول یقادر حضرت خزر و کاری
فرستاد و التماس زمین کاهی نمود و هم مقرون با سحاف نیامد لاجرم که بر معاهده و سازش انجامید از دو جانب
دادند مغلاب منهدم گشته بدانشوی اقلیم مقیم برفت و از شدت بیودت هوا خانه ها و در بر زمین کرده و تنه ها
شدند و خزر در کنار آب آمل منزل کرد و از پوست روبراه جامه بدوخت از کس نخل استخراج عمل آموخت و کاری
بجدوی که اکنون شهر بلخ است مقیم گشت او را و پسر او بلخ را به بلخ و بلخ را به بلخ شهر کرد و از حد شمار ازینست و در این زمین کرد

۲۳۱۹

مناف حاجت و کار کرد

ابتدای ملک سلاطین عجم و بلخ و کوش و هزاره و بعد از او ملوک سلاطین عجم
ملک عجم ملک ایران که در خط ملک منان باد بالافاق بهترین ملک روی زمین است و ملوک آن شرف سلاطین عالم
حدود آن ملک بدینان است حد شرقی ایران بولایات سند و کامل و ماوراء النهر و حارزم و حدود خیمین و بلخ و بلخ
شود و حد غربی آن بحد و دشت شام بود و حد شمالش بولایات روس و دشت قباقر است و فارق میان این
ولایات و ایران دریای بازرگان و کیلان است و حد جنوبش بیابان نجد است که آن بیابان از طرف چین و بلخ
مستقیم شام و از طرف بابل و دریای فارس که متصل به دریای هند است فتی شود پس طول ایران یک مساحت که از قندهار
روم تا کنار چین پنج است موافق حساب بطریق مسعودیه و چار و شش فرسنگ باشد و بکس بمردن از چون غلج و بلخ
مقصود و شصت و یک فرسنگ است و از سلاطین تا قندهار سیصد و یک فرسنگ که جمعا هزار و شصت و دو فرسنگ است
و عرض ایران از جادان بصره است تا بابل و بابل که بحساب بطریق مسعودیه و چار و شصت فرسنگ شود و این سمور
خراج ایران ملک آفاق بوده چنانکه در سال چهارم سلطنت خسرو پرویز حساب خراج ایران از آنکه مشتق کرد و رویت و هزاره

تغذیه باغی و زمین
و در این زمین
و در این زمین

وقایع بعد از بهبوط آدم تا هجرت نبی

از سرخ بود علی بجهل اول کسی که درین مملکت بر چار بائس سلطنت نشست و ششید تو این حکومت فرمود که مرث بن
سام بن نوح علیه السلام بود و با اتفاق مورخین اول شخص است که بعد از طوفان در عالم قانون جهانگیری نهاد و لفظ
کیومرث لغت سریانی بمعنی زنده گویاست و در چین نگارش این قصه جناب غوث الانام و ظهیر الاسلام قایدین
و دولت الحاج میرزا آقاسی خلد اند اقباله و اقباله فرمودند که سخی از روزگار باستان دیده شد که بران خطی است
بود چون معلوم کردیم این نام را کیومرث نگارش کرده بودند که بمعنی پادشاه زمین باشد چه کی بمعنی پادشاه است و مرز زمین را
گویند با بجهل جنابش را شش سر بود اکبر و ارشد پسران سیامک روزی بحضرت پدر پوخته از وی پرسید که نیکوترین صفاتی
بشکر که ام است کیومرث فرمود که کم آزاری و عبادت حضرت باری سیامک متذکر شده از خلق تجرد و تفرّد گرفته و جیل و دامن
مقامی مرتب داشته بطاعت خداوند مشغول شد و کیومرث کاپی بمسبده وی رفته بیدار شش خرسند نمود و روزی که باز
غریب دیدار فرزند داشت در راه چند برادرید که چند گرت آزاری مو حش کرد از افعال بد گرفته چون بسج سیامک شش
ویرا کشته یافت لاجرم جند را شوم شمرده بر فرزند فرغ و خراج نمود و نیش او را در جاهی که در آن کوه بود فرو
گذاشت و آتشی بر سر آن پیروخت عقیده مجوس آنست که تاکنون روزی پانزده گرت زبانه آتش از آن چاه سرزده
علی بجهل کیومرث در خواب حقیقت حال آن دیوان که سیامک را بضرب سنگ کشته بودند بدانست و از بی نشان بیدار
مشرق توجه فرمود در راه خردس سیفیدی دید که مایکانی در دنبال داشت و ماری که قصد مایکانی کرد و خردس ماری
برنی آورد و با ماری می ساخت پس کیومرث را را بگشت و دیدار خردس افعال نیک شمرده و از آن پس چرخ بقله سیامک
دست یافت آن مرغ را میمون دانست گویند قاتلین سیامک را اسیر و دیگر کرد جمعی را بگشت و برخی را بکارهای صعب
لحاشت آنگاه و لدار شد سیامک هوشنگ را بولایت عهد برداشت و در حیات خود او را کفیل امور جمهور ساخته و خود نیز
و عبادت پرداخت در خبر است که کیومرث هزار سال عمر یافت و سی سال حکم را ندشهر اسطرود و دماوند و بلخ از متحدهات و میا

ابتدای ملک ملوک ترک و جلوس ترک بن یافت و دو هزار و سیصد و چهل و هشت سال بعد از بهبوط آدم ۱۳۴۸
ترک بن یافت بن نوح اول ملکی است که در ترکستان رایت جهان ستانی افراشت و لیعهد و قایم مقام یافت بود و برادر
ترکان یافت اعدان گویند سخت در منزلی که آنرا سیلوک می گفتند خانه ها از چوب و گیاه ساخت آخر الامر باختراع ملوک که
خیمه و خرگاه پرداخت و جامه از چرم حیوانات تربت کرد و لازمه عدل و نصفت بجای آورد و چون بعد از فوت
یافت حجر المطهر بدست غر برادر کهر ترک افتاده بود و خواست آنرا با خود نگاه دارد چون ترک از وی مطالبه کرد و جبری
مشایان پرداخته بدو سپرد و چون حکام حاجت ترک آن سنگ را بکار برد و باران بناید دانست که غر حیدر
اندیشیده پس لشکری سازد و بجهل غر غریب کرد و در میان ایشان مصافی صعب افتاد چنانکه دران جنگ پسر ترک
غر که پیغمبر نام داشت مقتول گشت و سالها آن نزاع در میان عقیاب ایشان ماند و ترک بن یافت را پنج پسر بود که نامهای ایشان
چنین است اول ابوبه خان دوم قونک خان سیم چکل بر بخار چهارم اطاق خان پنجم فودک خان گویند روزی فودک
در شکارگاه لغه که در دامن سیکه داشت از دستش رانده و رشور زاری افتاد و نمک آلود شد چون فودک آن لغه را بدید
بگریخت و بخوردان طعام را غایم و اقیه یافت از آن پس رسم نمک در طعام پیدا آورد و لیکن و لیعهد ترک بن یافت ابوبه خان
بود که در جای خود ذکر خواهد شد و مدت حکومت ترک در پنجاه و دیت و چهل سال بود

کیومرث را بعضی عیسی
گویند بنای نوح است
چون بنیشت و چو چو
چو بنیشت و چو چو

نصرت خاکی

جلد اول کتاب اول نسخ التواریخ

۲۲۴

جلوس هوشنگ در محکمت ایران دو هزار سیصد و چهل و نه سال بعد از مسبو طاق بود
 هوشنگ بن سیامک بن کیومرث را بجهان از پسران بزرگ شمارند و گویند بروی کتاب آسمانی فرود شد چنانکه در داستان
 که جمع کتب پسران عمر است ثبت است و کتاب هوشنگ مشتمل بر سی و هشت آیه است و آن کتاب را ساسان بن
 ترجمه نموده و انشا الله تعالی تفصیل این کتب و قصه آنرا که پسران بخت در قصه زروشت مرقوم خواهیم داشت علی الجمله
 هوشنگ ایرانی است و او را پیری فارسی نام بوده که زبان فارسی منسوب باوست و آنگاه که هوشنگ بخت ملک بدو
 پادشاهی بروی مقرر شد چندان در انضباط عدل و داد مراقب بود که پیشدلقب کشتی او بخت پادشاهی است که این
 از سبک برآورده در کوره بکشد و از آن سلاح جنگ بساخت و از پوست ثور و روباه پوستین دخت و مکان نری
 صید کردن آموخت و کلاب را برای خطره معین نمود و خدم را در نزد خود بقیام امر فرمود و زروسیم از جادون بر آورد و جادو
 شاداب استخراج کرد قطع شجره و پرواضن تنجه و در نیز از مخترعات خاطر اوست چون خواست که از ایران که دولت بزرادیه غارت
 شود و لوای پادشاهی را برضای الهی بنهد و گذارد و فرزند خود ظهورش را طلب داشت و فرمود ای فرزند اکنون که زمان
 او برجهور را بخت کفایت تو گذارم باید بخان مرا آویزه کوشش پیرایه هوش سازی که رستگاری دنیا و عقبی در آن
 خواهم بود نخستین بدان که فرمان سلطان چون قضای آسمانی است که رد و منع آن آسان نباشد پس باید پادشاهی جمعی
 بین جنگی با مضار سازد و دیگر آنکه اصحاب غرض و نفاق را از خود دور دارد که بسا با حسدات ابرار را چون سیئات
 اشرار باز نمایند و دیگر آنکه پیسج خاندان عفت را بختاخی زبان آلوده قمت نواز و هر که نقض عهد روا دارد و بعضی کجایی
 که در اندکس را عتوبت نفرماید دیگر آنکه در انضال ال طریق عتدال سپرد و بجای حسن حال مردم فریقه نشود بلکه حق خلاق
 و احوال ایشان را کرد و در پیکش ششم حارت نظار کند و همواره عدل و نصفت شعار سازد و صفات لسان و زلات قدم
 اصحاب را منقود دارد و همت خویش را در امور بلند فرماید مع القصه چون هوشنگ از اندرز فرزند پیردخت زیاده
 بدست او گذارده خود بزرادیه قبول قناعت ساخت و عبادت حضرت یحیی چون پرداخت چندین از دیوان مردود
 او را در سجود یافتند و بختی بر سرش گذاشتند که دیگر روی قیام و قعودند و شهر بوسه کوفه از نایامی اوست مدت حیاتش
 پانصد سال بود و چهل سال حکمرانی فرمود و گویند ازین وفات کیومرث تا هنگام حلت هوشنگ و دیت همت و سال بود
 در حین بخارش احوال هوشنگ کتاب جادوان خرد که از مصنوعات اوست بنظر ارقم حروف رسیده بعضی از کلمات
 آنرا که در حکمت علی است بنکاشت و آن کتاب را بخت کنجور بن میخند یا که یکی از وزرای سلاطین مجسم است از نفار
 قدیم بزبان مستدل ترجمه نموده حسن بن سهل برادر ذوالریاستین که وزارت امون عباسی داشت بزبان عرب نقل
 نمود و استاد ابو علی سکویه بالحق حکتمای فرس میخند و روم و عرب آنرا انجام داد و بالجله هوشنگ آن کتاب را
 پند و اندرز فرزند خود و دیگر نوک که از بی او سلطنت کنند بنکاشت و بعضی از آن کلمات این است که فرماید از خدا
 و پدر انجام و بدوست توفیق و اوست ستوده کسی که ساخت آغاز را تا که گشت و یکجه ساخت انجام را مخلص شد
 و کسیکه فضل و کرم او را دانست موافقت و اتقاید پیشه کرد و از راه مخالف برکنار آمد و گویند پسران چنانکه خدایان بند
 عطا کرده در دنیا محکمت است و در آخرت آمرزش بهترین مراد آنکه بنده از حق بخوابد سلامت است و بزرگترین کمال که بنده
 گوید که توحید است و گویند اصل یقین شناخت خدایت و اصل علم عمل است و اصل عمل بخشش انبیا و گویند دین احکام خود او

مختار از نوید آوردن

وقایع جباریه و احوال و احوال و احوال

فقد است بارگان خود و گوید اعمال نیک منی بر چهار رکن است علم و عمل و صفای خست و زور و گوید بندگان خدا را چهار
 صفت پسندیده است علم و علم و محنت و عدالت پس علم بخیر برای کسب خیر است و علم بشر برای بریدن از شر است و علم
 در دین برای اصلاح است و در دنیا برای بخشایش و محنت در شوق برای حفاظت است و در حاجت برای کمک است
 عزت و عدالت در رضا و غضب برای اندازه است و گوید علم و عمل با یکدیگر مراستند مانند روح و بدن که نفع نمیکند یکی
 بدون دیگری و گوید چهار چیز است که با آن عامل در عمل قوت یابد اول صحت است دوم غنا سیم غم چهارم توفیق و گوید
 طریق نجات سه است یکی راه راست دوم بریزکاری سیم رزق علال و گوید غنا در قناعت و سلامت در کوشش
 داندای در ترک شوق و محبت در ترک طمع و در غلبه و گوید غنا عظمی در سیر حاصل تواند شد اول غلبه باری
 کند ترا در دین دوم تن صابر که در گذر از ادعای سیم قناعت با نجه خدای داده است تا امید ی از آنچه زود مردم است
 و گوید قانع غنی است اگر چه گرسنه باشد و در محنت غنی است اگر چه مالک دنیا باشد و گوید سخا و انزوی نفس است در آن
 قابل بدل باشد در محل بدل و علم ترک است با امکان قدرت و خرم دریافت فرصت است و گوید دنیا سیری علم است
 و آخرت سیری ثواب و گوید مدار عافیت در دست سلامت و در باری با سلامتی پس در هیچ حالی از خدا
 غافل توان بود و گوید چون خوشدل باشی از عافیت اندوختن شوازل را که بازگشت عافیت بسوی سلامت و گوید چهل حکم
 بهتر است از عقل چه عاقبت اندیشی در هر گاه بایه خروج و فرج است و گوید چهار چیز برین است اول بنا دوم ناسیم طلا چهارم
 عا و چهار چیز است که تلخ است اول مری با نهانی دوم باری در غربت سیم بسیاری قرض با داری چهارم دوری راه
 با پیاوکی و گوید مرد کامل نیست کسی که غم کند و بر زن غالب نیاید و بنیاد نهد و با تمام ترساند و زراعت کند و زود و گوید
 پادشاه نباشد تا بر تخت نداشت نه خود و نه پادشاه خود نخاک کند از شهرهای خود و سوار شود بر آخر زاد و باقی خود
 و حصول این امور به تدبیر است و تدبیر مشورت و مشورت بوزیر نا صحتی شناس و گوید پیش آیی با کسی که فرد تراست از تو و او
 بزرگتر است از تو و ادب و با هوسران خود با انصاف و گوید هر که تغییر کند در عا و مضطرب نشود در فاقه و متشیر نماز و اورا مصیبت
 و ترسد اگر دشمن نام و فراموش نکند آخر کار را و کامل است و گوید دین را عوینی نیست چرا که دین یکی است و ایام را بدنی
 چرا که آنچه از عمر که شست بدل نمیدهند و نفس را غنی نیست چرا که از نفس نفس دیگر نمیزاید و گوید هر که مرکب او روز و شبست چقدر در
 سفر است اگر چه سفر نمیکند چرا که هر لحظه تنری بسوی آخرت میرود و گوید چهار چیز است که اندک آن بسیار است اول در دوم
 قهر سیم عا و چهارم عداوت و گوید کسی که متواضع نباشد قدر او بلند نشود نزد غیر او و گوید هیچ ضرر در بدن نیست و
 آوردن هلاکت چون ظلم نیست و گوید نزد رسیدن با ظاهری شود و نیکی مردم و زود تجربه ظاهر شود و محض مردم و سفر ظاهر شود و محض
 مردم و در تنگی نیست ظاهر شود و سخاوت مردم در غضب شناسا خدیه شود و حقیقت مردم و گوید ملاقات مردم زیاد شود و دوستی
 و گوید هر که صحبت را دوست دارد باید از شوق دور باشد و هر که از آخر کار ترسد باید از بهر پیر و زود و گوید عا و سیم
 خداوند است زیرا که بگوید چرا غنی که بغیر من دادی بمن نداده و از کلمات هر شک بدین قدر قناعت سیم و کفایت کردم

اینچه ای ملک ملک کلدانیون و جلوس نرود اول در هزار و سیصد و هفت سال بعد از هبوط آدم
 نرود بن کوش بن رقیه بن کوش بن عام بن نوح علیه السلام اول ملک کلدانیون است او را نرود اول گویند و سپس نرود
 و لفظ نرود را به لم بیت ترجمه کرده اند علی بنحو اول پادشاه سمرانی وی بود و در باد او از کانی منت عالی برارهای معالج

اینکه این ملک ملک کلدانیون است

جلد اول از کتاب اول نسخہ نوائی

مقصود داشت دول بر استرضای خاطر ادانی و اعلای کماش چون از نور جویسل تا کنر عاقلش منفران شیخ و مردم
از حد احصی بیه و نشدند خواست خلقت امکانی و ممکنی باشد اول بر بیوت و تصویر است که توانند از خط اندکی سپردن
پس بفرمود در خطه بابل مدین فسق پسمان شهری نهادند در زمین مسطح بنایی مربع کردند که از هر ضلعی تا ضلعی بیست و یک
مسافت داشتی و از هر ضلعی بیست و پنج دروازه برکشودند که با دروازه ها از اخی مسلح بر ابر هیچ خطی نمی گذاشتی همانا ازین بند شد
بیست و پنج مربع مساوی الاصل حاصل شد که دور هر یک قریب چهار فرسنگ بود پس خندق پر آب در گردش حفر کرد
و دیوار شهر را با پست و هفت ذراع عرض و شصت و پنج ذراع ارتفاع از پشت پخته بر آوردند و فامین هر دو دروازه را سه برج
شیده ساخته که سه ذراع و نیم از دیوار شهر را فراخته بود و از شرط فرات شهری از میان شهر گذرانیدند که پست و هفت ذراع
عرض داشت و مصبت آن نهر را در پسر و ن شهر بر دو جله گذاشتند درامای دروازه و بر زن را با شبه و آهن بر صوم
و مضبوط کردند و مردم چنان انبوه بودند که در آن حصارهای مربع خانه های سه مرتبه تا پنج مرتبه بر آوردند و کوه ها
چندان عریض بودند که هر کس در پیش سرای خویش باغی غرس نمود آنگاه در وسط شهر بی بر سر نهر استوار کردند و
خانه که دور هر خانه هفت میل بود خاص باد شاه از دو سوی بل بر آوردند که محفوف به دیوار محمد و بروج شیده
بود و راهی از زیر نهر نرسد فراز کردند که ازین خانه بدان خانه تکیا نمایند و بروج و موت خانه ها را بکار آب و کشت
و تمثال نمود و دخترش را بیک زدن آنگاه در جانب یکی ازین خانه های مربع که هر ضلعی صد و سی ذراع مسافت داشت
به بنای ده ذرع بر بروج هم مرتفع ساخته شصت و پنج ذراع بر افراختند و بر ازا اسحاق انباشته کردند و به
مجری آنها را و مغرس اشجار و باغی شایسته باد شاه ساخته اند باغ او سخته نامیدند و طرف خانه دیگر برجی که
قریب دو میل دور به آن بود پسمان کردند و هفت برج دیگر بر زبان بر آوردند که هر برج زیرین از زیرین کوچکتر بود
و راه عروج بر زبان بروج را از پرون سومرتب داشتند و درون پوت و تصور آن بنا را احسن نام داد و آن گذشت
و بیت و یک میان آلات سیم و زرد ادوات لالی و در زبان بنام موقوف نمودند تا خاص و عام در آن مجید در آیند
بعبادت نمود و قیام نمایند آنگاه در پس دیوار شهری مربع که هر ضلعی تا ضلعی چهل میل بود دروازه ذراع هر دو تا اسقام
و تسلسل اطوار و طیان آنها را بر شاردی و در وقت آب و صحت قباب صراحت و زراعت را بکار آمدی بعضی برانند که
تبل در آن هنگام ضربی مسدود بودند و زمان نهر و دانی نمجین بل زمین ادوات و صد بر آن مسدود می شدند و
افق حقیقی محتاجی سایل می رسیدند و ملک نهر و اول انصیل بود

ابتدای ملک ملوک چین و جلوس غن و غنک و تانک و هزار و سیصد و شصت و دو سال بعد از ظهور آدم

ملکست چنین از مالک معظم روی زمین است یکصد و هفتاد و نه شهر بزرگ و دویست و یک شهر وسط و هزار و دویست و هشتاد و نه شهر کوچک در آن عرصه پهن شده و دیده و مزایع آن از حد شمار بیدون است در اکثر رودها از کثرت جمعیت و آبادی تنگنه پاره با هم وصل کرده و کشتیا ساخته اند و بر زیر آنها باغ و خانه برآورده اند و هزاره سیصد و پنجاه و هشت حصین و قلعه حصین دارد که فتح آنها بالکرای عظیم بصورت میسر شود و طول عرض آن ملک از هر طرف هزار و سیصد میل است و حد شمال آن بسوی قفقاز و مغولستان میواری تعلق شود که صفت آن در جای خود گفته خواهد شد و از طرف جنوب محیط جنوبی پونز و از طرف شرق نیز محیط شرقی متصل است و از جهت غرب بحدود باطنی تبت تعلق کرد و حدود خلائق آن ملک چنان است که از آنجنان که سرشماره کرده اند تا دایه حقوق دیوانی که دارند و دویست لیان باشد و این مزایع این و شهران بود که از کثرت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

۱۰۰

پنجاب کے تعلق سے

تاریخ



عن ابن عباس

ایمن کوروش

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

دیوان معارف و مکتب سبب این از دو حامی استرام خانوادا و رعایت ایام و خرد و مجله پیران و دوزن خواستن پیران و حکم
 بنین که سخن سپاهیان و عدم نزاع در میان مردمان است عدد سپاه و چین چنانکه خاک را با کس کا رزاقیت و در
 صلح و صلاح است قصد نه باشد علی البعد از طوفان اول شهر در آن ملک از استعدادت چین بن یافت بن نوح بود که
 بنام وی شهر شد و اول سلطان بعد از طوفان خون و کاه و نامک بود که بر زمین حکای ختا و چین از نسل شن و ان نام است
 که اول طبقه چهارم باشد که در صدر کتاب قبل از سقوط آدم مرقوم شد و بکان اسلامیین از اولاد چین بن یافت بن نوح
 است علی ای حال پادشاهی با عدل و داد و سلطانی حق پرست و یکنوا بود و داشت و هفت سال سلطنت کرد

۲۳۸۹

جلوس ظهورت در ملک ایران دو هزار و سیصد و هشتاد و نه سال بعد از سقوط آدم

ظهورت بن هوشنگ را که وی پسر زاده هوشنگ دانند و گویند پدرش دیو جهان بن هوشنگ بوده از فرط جلالت
 و دفر شہامت به دیو بند استهاریافته و زیبا و نیکو که بعضی تمام صلاح است نیز از القاب ظهورت باشد وی بر اکثر
 اقایم سیمت پادشاهی داشت و بر اغلب سکان ربع سکون آمروناهی بود هزار و چهار صد و هشتاد و تن از رعایات
 عرضه ملک ساخت و خون پدر را از ایشان باز بست و سایر را در دایره طاعت و انقیاد انداخت در زمانش قحطی عظیم ملک عم
 حادث گشت و غلای غریب روی و او فرمود تا غنمایا همه روزه طعام چاشگاه خود را بفرغ بخش کرد تا آن بلا
 برخاست و آن ضیق معیشت بجنب نعت بدل گشت و از آن روز است صوم در میان مردم آشکار شد به تشیخ و کاه
 مرفان کتار براصید آمخت و ابریشم از گرم فزاندخت و خطا پرسی بر کتاب نوشت و حمل اقبال برد و اب نمود و بنای
 قنار و مرد و امل و طبرستان و ساری و صفهان بخرش منوب است در زمانش مردی یوز اسف نام ظاهر شد
 و ذهب صابین را احداث نمود چنانکه عنقریب مذکور شود مدت ملک ظهورت سی سال بود و هشتصد سال در جهان فانی زندگار

۲۳۹۰

ظهور یوز اسف حکیم دو هزار و سیصد و نود و دو سال بعد از سقوط آدم بود

یوز اسف از جمله حکمای عجم است و کیش صابین از متحدثات خاطر او است که در زمان هوشنگ القافر موده
 نسبت بصاب بن ادریس علیه السلام داد و ان چنان بود که گفت ستارا و آسمانها پر تو انوار مجوده اند و
 پرستش این صور بایه قرب حضرت اله است پس برای هر یک از سبعة یاره ایکی کرد و طلسمی در شرف
 آن کوکب تعبیه نمود و صورتی مناسبان ساره بباخت و مدعی آن بود که در عالم مثال صورت آن
 کوکب را چنین دیده ام و مردم را فرمود تا هر روز از ایام هفته را که منوب بکوکبی بود جامه مناسب پوشیده
 بیکل جان کوکب در میزند عبادت میکرد و ذاکر حاجتی با سلاطین داشتند بواسطت خدام آن ایکی
 مضیی بود که از صبح تا شام خوان کسره بود و خوردنها مناسب خداوند خانه آماده داشت تا هر کس
 خواستی بدینجا شدی و از خوردنی و آشامیدنی بهره ور گشتی و در هر یکل چارستانی بود که هر که مرغی کشتی
 معلوم کردی که مرض وی با کدام کوکب نسبت دارد پس بشفا خانه آن کوکب شندی و پرستار آن بگرداو
 در آمدندی و خدمت او کردی تا صحت آمدی علی البعد کل زحل کنسیدی از سنگیاه بود و شبه مردی در آن نصب کرده بودند
 که سری چون بوزینه داشت و دنیالی چون خوک و تاجی بر سر بود شش دست راست پرویزن و دست
 چپ ماری داشت و خدایش جشی و مردم سیاه خام بودند که انکشته های این داشتند و برای بخوریده و خشنود
 طعایم ای کردند و مرتب داشتند و شش و ده و نهمین جاده کران کاهان و جنب این یکل خانه کردند و سیاه پوشیده

خداوند بخت داد که این

از کتب معتبره

بعضی
میرسانند
ایکل